



<https://ui.ac.ir/en>

**Journal of Comparative Theology**

E-ISSN: 2322-3421

Document Type: Research Paper

Vol. 11, Issue 2, No.24, Autumn & Winter 2020-2021pp.15-16

Received: 17/02/2020 Accepted: 14/12/2020:

## **The Explanation and Its Models in Religious Study**

**Ahmad Ebadi \***

\*Corresponding author : Associate Professor of Philosophy and Islamic Theology, University of Isfahan, Isfahan, Iran  
ebadiabc@gmail.com

**Elham Sadat Karimi Dooraki**

Ph. D. Student of Western Philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran  
ekarimi68@yahoo.com

### **Abstract**

The ultimate goal of science is to predict the future and predicting is impossible without explanation. The scientific explanation is the expression of causes of a phenomenon in the light of a scientific law. Explanation in the humanities is a widespread and challenging issue and many theories have been put forward. The most prominent explanatory strategies in the humanities are naturalism and anti-naturalism, which have produced three causal, reasoning, and interpretative paradigms. The purpose of the present study is to criticize each of the models in religious studies and to design and redefine a new model for explication in religious studies. The basic strategy in explaining religious phenomena is methodological pluralism, which requires us to distinguish between the three concepts of paradigms, approaches, and methods in the study of religion. The relationship between the three is interactional. The explanation is a method used as a tool for measuring and evaluating hypotheses. The explanation of religious phenomena varies depending on the utilized approach. Our approach to the study of religion determines our model of explanation. Accordingly, the theological approaches are divided into the three categories of explanation-seeking, reason-seeking, and interpretation-seeking. The appropriate paradigm must be in synergy with the approach, and method, and state the cause.

Religious issues are multidisciplinary and can be studied in different paradigms with many different approaches and methods. Thus, the three causal, discursive, and interpretive patterns in the religion do not have the same dignity and change depending on our approach. Our approaches to the study of religious phenomena determine the appropriate pattern of explanation. Religious research in the explanation-seeking approach seeks to explain the religious behavior causally and therefore the explanations are empirical. In the reason-seeking approach, an attempt is made to seek to reason and understand religious behavior rather than to model religious beliefs and propositions. Finally, in the interpretation-seeking approach, theology seeks to interpret religious phenomena and to understand the behavior of the religion. A researcher needs all three models in religious studies and the use of all three is instructive and effective, provided they engage and cooperate with a pluralistic strategy. The pluralistic explanation is a better and more modeled approach to religious phenomena, which means accepting and benefiting from various approaches to understanding and articulating why religious phenomena occur.

**Keywords:** Scientific Explanation, Reasoning, Naturalism, Methodological Pluralism, Religious Study

### **References**

- Benton, T., & Jan, C. (2005). *The Philosophy of Social Sciences (Foundations of Philosophy of Social Thought)*. Translated by Shahnaz Mossamaparast and Mahmoud United, First Edition. Tehran: Agah Publication.

- Ebadi, A. (2016). Drawing on the Methodological Pattern of Religious Studies Based on the Conceptualization of Methodology, Method and Paradigm. *Ghabasat Journal*, 82(95), 21-48.
- Fana'i, A. (2000). Religious Explanation. *Critique and Review*, 23/24(79), 110-144.
- Faramarz Gharamlaki, A. (2009). *The Methodology of Mulla Sadra's Philosophy*. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation Publications.
- Faramarz Gharamlaki, A. (2016). *The Methodology of Religious Studies*. Mashhad: Razavi Islamic University.
- Faramarz Karamaleki, A. (2004). From Pluralism to the Universalization of Knowledge. *Papers and Reviews*, 76(2), 83.
- Fotoorchi, P. (2004). On Scientific Explanation. *The Quarterly of the Mind*, 5(2), 1-18.
- Hobbes, T. (1991). *Leviathan*. Edited by Richard Tuck. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hospers, J. (1946). On Explanation. *Journal of Philosophy*, 43, 337-356.
- Kim, J. (1972). Explanation in Science. *The Encyclopedia of Philosophy*. Edited by Poul Edwards. London: Collier-Macmillan Publishers, 3, 159-163.
- Kuhn, T. S. (1970). *The Structure of Scientific Revolution*. Chicago: University of Chicago Press.
- Little, D. (2009). *Explanation in the Social Sciences (Introduction to Philosophy of Social Sciences)*. Translated by Abdul Karim Soroush. Tehran: The Cultural Institute of Sarat.
- Mardiyeh, M. (2016). The Meaning and Basis of Explanation in the Social Sciences. *Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 4(8), 79-104.
- Parkinson, J. (2005). Different Types of Causality. Translated by Massoud Sadeghi. *Letter of Wisdom*, 5, 207-232.
- Reuters, G. (2000). *Contemporary Theory of Sociology*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Scientific Publications.
- Rosenberg, A. (1988). *Philosophy of Social Science*. Bolder, Colo: Westview Press.
- Ryan, A. (1970). *The Philosophy of the Social Sciences*. London: Macmillan Press LTD.
- Ryan, A. (1991). *Philosophy of Social Sciences*. Translated by Abdolkarim Soroush, Second Edition. Tehran: Sarat Publication.
- Sadeghi, M. (2006). Types of Explanations and Theories of Scientific Explanation. *Wisdom Letter*, 8(85), 45-65.
- Soroush, A. (2009). *Philosophical Scientology (Speeches in Philosophy of Experimental Science)*. Tehran: Sarat Publication.
- Taylor, C., & Charles, T. (1985). *Philosophical Papers: Volume 2, Philosophy and the Human Sciences (Vol. 2)*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Von Wright, G. H. (1971). *Explanation and Understanding*. New York: Cornell University Press.

الهیات تطبیقی

نوع مقاله: پژوهشی

سال یازدهم، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

ص ۸۵-۹۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۴ تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷

## تبیین و الگوهای آن در دین پژوهی

احمد عبادی<sup>۱</sup>، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

ebadiabc@gmail.com

الهام السادات کریمی دورکی، دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

ekarimi68@yahoo.com

### چکیده

هدف نهایی علم، پیش‌بینی آینده است و پیش‌بینی بدون تبیین ممکن نیست. تبیین علمی، بیان علت یک پدیده در پرتو یک قانون علمی است. تبیین در علوم انسانی یک مسئله دامن‌دار و پرچالش است و نظریه‌های متعددی در این باره مطرح شده است. عمده‌ترین راهبردهای تبیین در علوم انسانی، طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی است که سه الگوی علی (علت‌کاو)، استدلالی (دلیل‌کاو) و تفسیری را به میان آورده‌اند. مسئله نوشتار حاضر، مطالعه و نقد اخذ هر یک از این الگوها در دین پژوهی است و تلاشی در راستای طراحی و بازتعریف الگویی جدید برای تبیین در مطالعات دینی است. راهبرد اساسی در تبیین پدیده‌های دینی، کثرت‌گرایی روش‌شناختی است که بر اساس آن، لازم است میان سه مفهوم پارادایم، رهیافت و روش در دین پژوهی تمایز قائل شد. ارتباط میان این سه، به‌نحو هم‌گن‌شانه است. تبیین، روشی است که به‌مثابه یک ابزار در مقام سنجش و ارزیابی فرضیه‌ها، به کار دین پژوه می‌آید. تبیین پدیده‌های دینی، بسته به نوع رهیافت ما تغییر می‌کند. رهیافت ما در مطالعه دینی، الگوی ما در تبیین را تعیین می‌کند. بر اساس این، رهیافت‌های دین پژوهی به سه دسته تقسیم می‌شوند: تبیین‌خواه، دلیل‌خواه و تفسیرخواه. در هم‌گن‌شی پارادایم، رهیافت و روش است که باید الگوی مناسب را برگزید و به بیان چرایی پرداخت.

### واژه‌های کلیدی

تبیین علمی، دلیل‌کاو، طبیعت‌گرایی، کثرت‌گرایی روش‌شناختی، دین پژوهی

<sup>۱</sup> مسؤل مکاتبات

## ۱. مقدمه

تبیین علمی، یکی از مهم‌ترین اهداف فعالیت دانشمندان است و مراد از آن، پاسخ به چرایی یک پدیده یا رویداد در پرتوی قانونی علمی است. در قرن اخیر دو رأی متضاد درباره مسئله تبیین در علوم انسانی ابراز شده است. طبیعت‌گرایی، علوم انسانی را از حیث روش‌شناختی مانند علوم طبیعی می‌داند؛ اما ضدطبیعت‌گرایی، بر تقابل انواع تبیین‌های علم انسانی و علم طبیعی تأکید می‌کند. اخذ هر یک از این راهبردهای دوگانه، سه‌الگو را در تبیین علوم انسانی پیش می‌کشد: تبیین علی، تبیین استدلالی و تبیین تفسیری.

با توجه به اینکه دین، حقیقتی بسیار پیچیده و کثیرالأضلاع است و نگاه تحویل‌انگارانه به آن، آسیب‌های فراوان به آن می‌زند، دستیابی به یک منطق جامع برای شناخت دین و پدیدارهای آن برای دین‌پژوهان بسیار ضروری است. در تبیین پدیدارهای دینی و شناسایی الگوهای تبیین در دین‌پژوهی نیز مسئله به همین جدیت است و نیاز به راهبردی جداگانه در تبیین پدیدارهای دینی امری ضروری می‌نماید. هیچ‌یک از راهبردهای طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی پایه استواری برای درک صحیح از تبیین پدیدارهای دینی نیستند. نوشتار حاضر به دنبال واکاوی الگویی جدید در تبیین مطالعات دینی است. آیا می‌توان راهبردهای طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی را به دین‌پژوهی نیز سرایت داد؟ آیا می‌توان تبیین پدیدارهای دینی را مانند تبیین رفتار و افعال انسانی دانست؟ آیا می‌توان در علوم دینی، از تبیین‌های علی، استدلالی و تفسیری برای فهم پدیدارهای دینی بهره جست؟ کدام‌یک از الگوهای تبیین در مطالعات دینی کارآمد و اثربخش است؟ جستجو درباره پاسخ این پرسش‌ها مسئله پژوهش حاضر است. به این منظور، در ابتدای نوشتار به پیشینه‌شناسی این موضوع در پژوهش‌های داخلی پرداخته شد. سپس تبیین علمی،

معرفی اجمالی شد و راهبردهای دوگانه تبیین در علوم انسانی برشمرده شدند. در گام دیگر، الگوهای تبیین در علوم انسانی بیان شدند. بعد از آن، مسئله تبیین در دین‌پژوهی بررسی شد و آسیب‌ها و اشکالات تسری الگوهای تبیین علوم انسانی در مطالعه دینی بیان شدند. در این بخش، با تمایز نهادن میان مفاهیم «پارادایم»، «رهیافت یا روی آورد» و «روش»، تبیین کثرت‌گرایانه پدیدارهای دینی معرفی شد. در پایان، سه قسم از رهیافت‌های دین‌پژوهی در مسئله تبیین بررسی شده‌اند.

## ۲. پیشینه

مطالعه و نقد اخذ هر یک از الگوهای سه‌گانه علی، استدلالی و تفسیری در دین‌پژوهی تلاشی در راستای تدوین الگویی جدید برای تبیین در مطالعات دینی است که در آخرین تحقیقات نوشته شده تا کنون به این مسئله پرداخته نشده است. این پژوهش‌ها در این قسمت از نوشتار، معرفی اجمالی شده‌اند. این پژوهش‌ها عبارت‌اند از:

- ابوالقاسم فنایی، (۱۳۷۹) در مقاله «تبیین دینی» ابتدا به تعریفی از تبیین دست می‌یابد و سپس سه نوع از تبیین علمی، فلسفی و دینی را با یکدیگر مقایسه می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد هیچ‌یک از این تبیین‌ها قابل ارجاع و تحویل به یکدیگر نیستند و تفکیک آنها از یکدیگر در کشف قلمرو دین و حل تعارض علم و دین راهگشا است.

- پیروز فطورچی، (۱۳۸۳) در مقاله «درباره تبیین علمی» به ترجمه بخش‌هایی از دو کتاب *فلسفه علم* الکساندر برد و *فلسفه علم* الکس رزبرگ می‌پردازد که مربوط به برخی از مهم‌ترین مسائل تبیین است. بخش اول به انواع تبیین و طبقه‌بندی آن اختصاص دارد و بخش دیگر به ضرورت ارائه نظریه‌ای برای تبیین علمی پرداخته می‌شود. چرایی و چگونگی ارتباط قانون علمی با تبیین علمی و ویژگی تبیین‌کنندگی قوانین نیز از موضوع‌های پایانی این نوشتار است.

غیرعلمی. تبیین علمی (scientific explanation) به اجمال عبارت است از بیان علت یک پدیده در پرتو یک قانون علمی (قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۸۵)؛ یعنی در باب تبیین، با دو امر مواجهیم: یکی واقعیت معین (certain particular fact) و دیگری، قانون معینی که به تبیین آن واقعیت می‌پردازد (Hosper, 1946: 241).

جان استوارت میل (John Stuart Mill ۱۸۰۶-۱۸۷۳م) در کتاب *نظام منطقی (A System of Logic)*، الگویی (model) برای تبیین علمی ارائه کرد که شاید نخستین تلاش نظام‌مند در این راستا بود. آن الگو اینک به نام «الگوی قیاسی» (deductive model) شهرت یافته است و اندیشمندان قرن بیستم همچون ریچارد بریث‌ویت (Richard Bevan Braithwaite ۱۹۰۰-۱۹۹۰م)، کارل همپل (Carl Hempel ۱۹۰۵-۱۹۹۷م)، ارنست نیگل (Ernest Nagel ۱۹۰۱-۱۹۸۵م) و کارل پوپر (Karl Popper ۱۹۰۲-۱۹۹۴م) آن را تهذیب و تنقیح کرده‌اند. مفصل‌ترین تقریر و دفاع از این الگو را همپل و پل اُپن‌هایم (Paul Oppenheim ۱۸۸۵-۱۹۷۷م) در مقاله «جستارهایی در منطق تبیین» (Studies in the Logic of Explanation) ارائه دادند که درآمدی بر مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای در باب مفهوم تبیین شد. دیدگاه جمهور در تبیین علمی، که فیلسوفان نامبرده مدافع آن‌اند، «الگوی قیاسی» یا «الگوی قانون فراگیر در تبیین» نامیده می‌شود و نظریه‌ای که قائل به چنین الگو و ساختاری برای تبیین‌های علمی است و آنها را بر اساس این الگو تعریف و تحلیل می‌کند، «نظریه قانون فراگیر در تبیین» (the covering-law theory of explanation) تبیین می‌خوانند (Kim, 1972: 159).<sup>۱</sup>

به تعبیر منطقی، تبیین عبارت است از قیاسی که مقدمات آن، گزاره‌های شخصی  $C_1$  و  $C_2$  (به‌منزله شرایط و علل مقدم بر پدیدار "antecedent conditions") و یک قانون کلی  $L$  است و نتیجه آن، قضیه‌ای است که پدیدار تبیین‌شونده را بیان می‌کند. محور اصلی نظریه

- مسعود صادقی، (۱۳۸۵) در مقاله «انواع تبیین و نظریه‌های تبیین علمی» ضمن بررسی انواع تبیین مهم‌ترین نظریه تبیین علمی، یعنی نظریه قانون فراگیر تبیین را مطالعه می‌کند و نشان می‌دهد چگونه الگوی قیاسی - قانونی و استقرایی - آماری از نواقص الگوهای پیشین فاصله می‌گیرند.

- مرتضی مردی‌ها، (۱۳۹۵) در مقاله «معنا و مبنای تبیین در علوم اجتماعی»، به بررسی جایگاه تبیین علمی در فلسفه علوم اجتماعی می‌پردازد و سه مؤلفه علت، دلیل و معنا را دارای بیشترین اهمیت و کارآمدی در تبیین علمی معرفی می‌کند که هم از منظر تحلیل نظری و هم در روال غالب عالمان علوم اجتماعی در تبیین پدیدارهای انسانی نیز نقش مؤثری دارند.

### ۳. تبیین علمی

هدف جستار و کاوش علمی، تنها کشف و توصیف رویدادها و پدیدارهای جهان نیست، بلکه باید تبیین کند چرا این پدیدارها و رویدادها، بر این منوال رخ می‌دهند؟ چرا پروتون پایدار و نوترون ناپایدار است؟ چرا سیارات در مدارهای بیضوی می‌گردند؟ چرا صدای رعد پس از مشاهده برق شنیده می‌شود؟ چرا گاهی خسوف و ماه‌گرفتگی رخ می‌دهد؟ این پرسش‌ها همه از نوع سؤالات تبیین‌خواه (explanation-seeking) هستند. سر تأمل دانشمندان به امر تبیین را ارسطو به نیکویی بیان کرده است «انسان تا زمانی که «چرایی» چیزی را نداند، باور نمی‌کند که آن را می‌شناسد» (Kim, 1972: 159).

مراد از تبیین، نخست پاسخ به پرسش «چرا» (-why question) است؛ اما سؤال «چرا» مرکب از دو سنخ مسئله است: نخست، طلب دلیل (the request for a reason) یا مسئله استدلال و موجه‌سازی (توجیه). دوم، طلب علت (the request for an explanation) یا تبیین (explanation). تبیین همان بیان علت پدیدار است. بیان علت، به دو طریق امکان‌پذیر است: علمی و

قانون فراگیر این است که هرگاه حادثه و پدیده‌ای تحت شمول یک قانون کلی مندرج شود یا به عبارت دیگر، نشان داده شود پدیده‌ای موافق با نظم عام و طبیعی رخ داده، آن پدیده تبیین شده است.

ساختار منطقی تبیین چنین است:

$$C_1 \dots C_n \rightarrow \text{تبیین‌کننده:}$$

$$L_1 \dots L_m$$

$$E \rightarrow \text{تبیین‌شونده:}$$

تبیین‌کننده (explanans) از دو دسته مقدمات ترکیب می‌شود. دسته نخست، قضایای شخصیه  $C_1 \dots C_n$  که بیان‌کننده شرایط اولیه مربوط به حادثه‌اند و دسته دوم، قوانین کلی  $L_1 \dots L_m$  هستند. تبیین‌شونده (explanandum) که گزاره‌ای است حاکی از پدیدار تبیین‌شونده، به‌طور منطقی از مقدمات (تبیین‌کننده) استنتاج می‌شود؛ البته در استنتاج  $E$  از  $C$  و  $L$  به قواعد رایج منطقی یا حتی اصول ریاضی نیاز است. بر مبنای نظریه قانون فراگیر، هیچ تبیینی مستغنی از تمسک به یک قانون کلی نیست؛ از این رو، یکی از شروط منطقی تبیین قیاسی، این است که تبیین‌شونده ( $E$ ) نتیجه منطقی مجموع  $C$ ها و  $L$ ها باشد، نه فقط  $C$ ها (Kim, 1972: 159 و سروش، ۱۳۸۸: ۵۷-۵۸).

یکی از لوازم منطقی الگوی قانون فراگیر، برخورداری تبیین و پیش‌بینی از ساختار منطقی یکسان است. به دیگر سخن، اگر الگوی قانون فراگیر، معطوف به گذشته باشد، ره‌آورد آن تبیین است و اگر معطوف به آینده باشد، ره‌آورد آن پیش‌بینی است. این الگو همان‌طور که در تبیین از کارایی و اثربخشی لازم و کافی برخوردار است، در پیش‌بینی نیز به شرط علم به مقدمات قیاس قبل از حدوث پدیده، می‌توان آن را برای پیش‌بینی حادثه تبیین‌شده به کار برد.

میان تبیین‌ها و استدلال‌های فرارونده (projective arguments) خواه پس‌نگرانه (retroductive) باشند، خواه پیش‌نگرانه (predictive)، تلازمی دامن‌گستر وجود

دارد. اگر  $E$  تبیین‌کننده پدیده  $e$  باشد، آن‌گاه  $E$  را می‌توان برای پیش‌بینی  $e$  (قبل از وقوع آن) یا حکم به وقوع کنونی آن به کار برد؛ برای مثال، با استفاده از تبیین پدیده سیاه‌شدن رنگ دیوار، نخست می‌توان حکم کرد که دیوار قبلاً سیاه شده است، مشروط به آنکه بدانیم شرایط اولیه وارده در تبیین، پیش از این تحقق یافته‌اند. دوم، می‌توان همین حادثه را پیش‌بینی کرد، مشروط به آنکه بدانیم شرایط اولیه، اندک‌اندک تحقق می‌یابند یا در آینده تحقق خواهند یافت. سوم، می‌توان به تحقق کنونی حادثه حکم کرد، مشروط به آنکه شرایط اولیه هم‌اکنون در حال تحقق باشند. زمانی می‌توان تبیین را برای فراروی (پیش‌بینی یا پس‌نگری) به کار گرفت که بتوان با تکیه بر استدلالی پس‌نگرانه یا پیش‌نگرانه از وقوع مقدمات آن اطمینان حاصل کرد (Kim, 1972: 161 و سروش، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۴).

#### ۴. راهبردهای دوگانه تبیین

درباره مسئله تبیین در علوم انسانی دو راهبرد کلی وجود دارد: طبیعت‌گرایی (naturalism) و ضد طبیعت‌گرایی (anti-naturalism). اخذ هر یک از این دو راهبرد، الگوی متفاوتی برای تبیین پیش می‌کشد؛ به این معنا که عالم علم انسانی با انتخاب یکی از این دو راهبرد ناگزیر است از الگوی خاصی برای تبیین پدیدارهای انسانی بهره‌گیرد. در ادامه، هر یک از این دو راهبرد، شرح داده و سپس الگوهای تبیین آورده شده‌اند.

**طبیعت‌گرایی:** بنابر این دیدگاه، علوم انسانی از حیث روش‌شناسی مانند علوم طبیعی‌اند. طبیعت‌گرایان، به وحدت روشی میان علوم انسانی و علوم طبیعی قائل‌اند و برآنند که علوم انسانی می‌باید (طبیعت‌گرایی شدید) یا می‌توانند (طبیعت‌گرایی تعدیل‌شده) از روش‌های علوم طبیعی پیروی کنند (لیتل، ۱۳۸۸: ۳۷۴). طرح این نگرش انگیزه‌هایی داشته است: نخست، انگاره وحدت علم (unity of science)؛ به این معنا که همه علوم برای آنکه واقعاً علم باشند، باید از مجموعه ویژگی‌های

مؤلفه‌های ضدطبیعت‌گرایی عبارت‌اند از: ۱. همه پدیده‌های انسانی ذاتاً معنادارند و به معنایی ای قائم‌اند که کنشگران به آنها نسبت می‌دهند. بر اساس این، اگرچه تبیین‌های انسانی مبتنی بر نظم‌های قانون‌وارند، این نظم از نوع قوانین طبیعی نیست. به بیان دیگر، نظم‌های انسانی برآمده از ویژگی‌های ثابت اشیای فیزیکی نیستند؛ بلکه محصول احکام کنش‌گری آدمیان است؛ ۲. تبیین پدیده‌های انسانی فقط از طریق کشف تأویلی (discovering interpretation) معنای مقوم آنها ممکن است؛ ۳. ارزیابی معناکاوای در تبیین پدیده‌های انسانی به دو صورت انجام می‌پذیرد: بررسی سازگاری درونی آنها و موافق‌بودن با قصد کنشگر؛ ۴. تبیین علی‌جایی در علوم انسانی ندارد و ۵. نظم‌های استقرایی و پیش‌بینی‌های علمی نیز در علوم انسانی نقشی ندارند (لیتل، ۱۳۸۸: ۳۹۱).

#### ۵. الگوهای تبیین در علم انسانی

هریک از راهبردهای دوگانه ذکرشده، الگوی خاصی را برای تبیین پیش می‌نهد. اینکه درباره نسبت علوم انسانی با علوم طبیعی چه دیدگاهی را بگیریم، الگوی ما در تبیین متفاوت خواهد شد و در نتیجه، الگوهای تبیین در علوم انسانی متنوع می‌شوند. دست‌کم سه الگوی مهم در تبیین پدیده‌های انسانی بیان می‌شود: ۱. تبیین علی؛ ۲. تبیین استدلالی و ۳. تبیین تفسیری. الگوی نخست مبتنی بر راهبرد طبیعت‌گرایی است و دو الگوی دیگر برآمده از راهبرد ضدطبیعت‌گرایی است. در ادامه، این سه الگو توضیح داده می‌شوند.

#### تبیین علی (casual explanation) (علت‌کاو):

این الگو مبتنی بر راهبرد طبیعت‌گرایی است و توجه عالمان علوم انسانی در آن به کشف و اثبات رابطه علی میان پدیده‌های انسانی معطوف است. وقتی می‌گوییم شرط C علت است برای پیامد E، به این معنا است که قوانینی بر رفتار اشیا و فرایندهای مقوم C و E حاکم است و C در پدیدآوردن E مداخلت دارد. اندیشمندان

روش‌شناختی مشترکی برخوردار باشند. اصولاً هیچ تفاوتی میان تحقیق در پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی وجود ندارد. هر پدیداری که از خود نظم رفتاری نشان دهد، موضوع مناسبی برای علم تجربی است که در نهایت، تن به تبیین علی‌مبتنی بر استقرا خواهد داد و این ویژگی مشترک همه علوم است. دوم که به‌نوعی برآمده از انگیزه نخست است، برنامه فیزیکالیسم (physicalism program) است که بر مبنای آن، علوم انسانی بخشی از فیزیک است. علوم انسانی و فیزیک، هم از حیث روش حل مسائل، هم از حیث مبانی معرفت‌شناسی و هم از نظر منطق تفسیرشان یکسان‌اند (Ryan, 1970: 13-15).<sup>۲</sup>

توماس هابز (Thomas Hobbes ۱۵۸۸-۱۶۷۹م) به‌شدت طرفدار این دیدگاه بود. از نظر او، همه افعال، خواه انسانی، خواه غیر آن می‌باید بر حسب حرکت ذرات تبیین شوند. قوانین حاکم بر حرکت ذرات مادی، قوانین سراسر جهان است؛ از این رو، همه علوم ریشه در فیزیک دارند؛ برای مثال، علم سیاست ریشه در روان‌شناسی دارد و روان‌شناسی برآمده از فیزیولوژی است که آن نیز ریشه در فیزیک دارد (Hobbes, 1991: 15).

**ضدطبیعت‌گرایی:** در این راهبرد، علوم انسانی، هم از حیث ماده و هم از لحاظ روش ذاتاً با علوم طبیعی متفاوت‌اند؛ زیرا علوم طبیعی به دنبال علل‌اند؛ اما علوم انسانی در پی دلایل و معانی‌اند. موضوع علوم انسانی، افعال معنادار آدمی و موضوع علوم طبیعی، حوادث محکوم به علیت است. چارلز تیلور (Charles M. Taylor ت. ۱۹۳۱م)، از ناقدان دیدگاه طبیعت‌گرایی، معتقد است میان علم طبیعی و علم انسانی، تفاوت مهمی وجود دارد؛ زیرا پدیده‌های انسانی مبتنی بر درک کنشگران از آن پدیده‌ها هستند. علوم انسانی می‌توانند در پدیدارها و ساختارهای توصیف‌کننده خود تغییر ایجاد کنند؛ زیرا برخلاف علوم طبیعی، از اشیای مستقل از فاعل شناسا سخن نمی‌گویند؛ بلکه اموری را توصیف می‌کنند که به نوعی قائم به درک فاعل از خویش است (Taylor, 1985: 98).

که به کمک آنها رفتار آدمی را تبیین کنیم؛ در نتیجه، دیگر نیازی به تحویل (reduction) تبیین روان‌شناختی به تبیین فیزیولوژیکی - آنگونه که در برنامه‌های هابزی دیده می‌شود - نیست. در اینجا علوم انسانی بر نوعی مکانیک روحی (mental mechanics) - اگر این تعبیر روا باشد - نه مکانیک فیزیولوژیکی (physiological mechanics) بنا می‌شوند (Ryan, 1970: 104-108).

#### تبیین استدلالی (دلیل‌کاوی) (reason explanation):

در این نوع از تبیین که آن را تبیین به اعتبار دلیل یا دلیل‌کاوی نیز می‌نامند و برآمده از راهبرد ضدطبیعت‌گرایی است، نسبتی منطقی و توجیه‌پذیر میان گرایش‌ها، باورها و انگیزه‌های کنشگران با کنش‌های آنها برقرار می‌شود. باورها و گرایش‌ها، علاوه بر اینکه عللی برای کنش‌ها هستند، دلایل کنش‌ها هم هستند. آنها کنش را توجیه می‌کنند و عقلانی بودن، مناسب بودن، کارآمد بودن و درست بودن آن را نشان می‌دهند؛ بنابراین، می‌توان پدیدارهای انسانی را این‌گونه تبیین کرد که کنش‌های کنشگران در پرتو گرایش‌ها و باورهایشان چگونه معقول، کارآمد یا مناسب‌اند (Rosenberg, 1988: 27-28). مهم‌ترین شیوه تبیین دلیل‌کاوی، روش مبتنی بر انتخاب عاقلانه (rational Choice Theory) است (بتون، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

ابتنای این روش بر این اصل است که افعال انسانی در مقام فاعل بودن‌شان موجد پدیده‌های انسانی‌اند و این فاعل بودن از طریق ارزش، معنا، باور، هدف، امر و نهی، تردید و احتیاط متعین می‌شود. انسان‌ها موجوداتی آگاه و دارای قصد (intentional) هستند که کنش‌هایشان همواره با دلیل و سنجش عاقلانه همراه است. اخذ این مبنا، دو لازمه مهم را به علوم انسانی تحمیل می‌کند: نخست اینکه، نظم‌های اجتماعی علتی نوعاً متفاوت از علت نظم‌های طبیعی دارند. نظم‌های طبیعی برآمده از ویژگی‌های ثابت و عینی اشیا و نیز قوانین طبیعی حاکم بر آنهاست؛ درحالی‌که منشأ نظم‌های اجتماعی، آگاهی و قصد کنشگران است. دوم آنکه، قصدی بودن پدیدارهای

علوم انسانی خواهان کشف شرایط پیشینی و لازم برای وقوع رویداد، به فرض وجود نظم‌های قانونمند موجود میان پدیدارها هستند. در اینگونه تبیین، سه مفهوم اصلی وجود دارد: مفهوم سازوکار علی (casual mechanism) که علت را به معلول پیوند می‌دهد، مفهوم تلازم میان دو یا چند متغیر و مفهوم شرط لازم یا کافی بودن چیزی برای وقوع رویداد دیگر؛ بنابراین، سازوکار علی مجموعه رشته‌ای از حوادث است که تابع نظم قانون‌وارند و از تبیین‌شونده، آغاز و به تبیین‌کننده ختم می‌شوند. سازوکارهای علی در پدیده‌های اجتماعی در رفتار معنادار و آگاهانه افراد ریشه دارند و متضمن این عوامل‌اند: اختیار عاقلانه امور، تأثیر هنجارها و ارزش‌ها در تصمیم‌گیری و داور کنشگران و تأثیر ساختارهای نمادین بر رفتار افراد. سازوکار علی بر نظم قانون‌وار استوار است که برآمده از قوانین حاکم بر رفتار اشیا است و از توانایی توضیح رفتار و کنش‌گری رویدادها برخوردار است. بر پدیده‌های اجتماعی نیز نظمی حاکم است که حاکی از احکام فاعلیت افراد است و می‌توان آن را بحق، نظم علی خواند؛ زیرا اینکه آدمیان بیش‌و کم از قوانین روان‌شناختی تبعیت می‌کنند، نوعی رابطه علی - معلولی میان رفتار فردی و محیط اجتماعی‌شان برقرار کرده است؛ بنابراین، علیت اجتماعی برگرفته از نظم‌هایی است که برآمده از ویژگی‌های کنشگران است؛ یعنی عقلانیت، اراده و اختیار و ابعاد روان‌شناختی انگیزش افراد (لیتل، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۸). این نوع تبیین به دو شیوه اجرا می‌شود: نخست، برنامه‌ای که هابز دنبال می‌کرد؛ به این نحو که انسان نظامی پیکروار (Organic) و دارای سازوکارهای خودسامان‌بخش است که بر مبنای اصول کل‌نگرانه (holistic principles) رفتار می‌کند. این اصول همان اصولی‌اند که پدیدارهای فیزیکی با آنها تبیین می‌شوند؛ بنابراین، لازمه این شیوه از تبیین، تحویل روان‌آدمی به یک ماشین مکانیکی است. دوم، شیوه‌ای که در آن مهم این است که به برخی قوانین روان‌شناختی پایه دست یابیم



همانند الگوی قبل بر پایه راهبرد ضدطبیعت‌گرایی بنا نهاده شده، هدف پژوهش انسانی، تفسیر رفتارهای معنادار (meaningful) آدمیان است؛ به این نحو که میان تبیین (explanation) و تفهّم (understanding) تفاوت قائل است. تبیین، به دست دادن علل عامّ پدیده‌ای از پدیده‌هاست؛ درحالی‌که تفهّم، کشف معنای پدیده یا فعلی است در زمینه اجتماعی خاص (Von, 1971: 5-6)؛ بنابراین، هدف پژوهش انسانی در این تبیین، بازسازی معنای رفتارها و نظم‌های اجتماعی است؛ بنابراین، این الگو مبتنی بر رویکردی معنی‌کاوانه (hermeneutic) است که پدیده‌های اجتماعی را به متنی همانند می‌کند که می‌توان معنای رفتارهای اجتماعی را به کمک بازسازی خلاق (imaginative reconstruction) از دل آنها بیرون کشید؛ از این رو، از نگاه تفسیری، علوم انسانی ماهیتاً متفاوت از علوم طبیعی است؛ زیرا بر اساس آن، علم انسانی به دنبال تفسیر رفتارهای معنادار انسان‌هاست؛ درحالی‌که علم طبیعی در پی فرایندهای علیّ عینی است. فرایندهای علیّی را می‌توان به نحو عینی توصیف و تبیین کرد؛ اما رفتارهای انسانی نیازمند تفسیر و تفهّم‌اند. پس هدف علوم طبیعی، تبیین و هدف علوم انسانی، تفسیر است (لیتل، ۱۳۸۸: ۱۱۳-۱۱۴).

به دیگر سخن، تفاوت نظم‌های طبیعی با نظم‌های انسانی در این است که نظم‌های جامعه، ظواهری‌اند که بواطن قاعده‌مندی دارند و باید از درون شناخته شوند. هرچا نظم‌ها هست، قاعده‌ای نهان را در بواطن آن نظم جویا می‌شویم و بر اساس این، نیازی نیست دانشمندان علوم انسانی رفتارهای قاعده‌مند را به نظم‌های علیّی برگردانند و نیز در تفسیرهای علوم انسانی، نقش نظم‌ها و تکرارها هیچ‌گاه به عظمت نقشی نیست که در علوم طبیعی دارند.

معنای این سخن آن است که فهم ما از آدمیان برخلاف دیگر موجودات طبیعت برآمده از فهم کنشگر از کنش خویش است؛ از این رو، نظم‌هایی که در بدو امر فراچنگ ما

اجتماعی، شیوه تبیین متفاوتی را در علوم اجتماعی پیش می‌کشد که به علوم طبیعی راه نمی‌یابد.

درواقع، در مقام تبیین، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، نتیجه کنش‌های هدفدار افراد زیادی‌اند؛ به این معنا که با آگاهی از خواسته‌ها، باورها و توقع‌های افراد در افعال‌شان، می‌توان به تبیین اثر جمعی (aggregative explanation) آن افعال دست یافت. این نوع تبیین، طرح‌های اجتماعی را برآمده از مجموع افعال سنجیده کنشگران متعدد می‌داند؛ بنابراین، در آن، انگیزه‌ها و باورهای افراد، اصل تلقی می‌شوند و بر مبنای آن، تحلیلی صورتی از تصمیم‌گیری سنجیده و عاقلانه به دست می‌دهد؛ بنابراین، برای تبیین رفتار آدمی شرح مفصلی از هنجارها، ارزش‌ها، مجازها (metaphors)، مبانی فرهنگی (cultural assumptions)، باورها و مناسک (practices) دینی لازم است. آدمیان که در انتخاب‌های خود همواره سازگاری با هدف را لحاظ می‌کنند، در طی هر طریقی ناچار به سنجش دلایل مخالف و نیز موافق راه خویش‌اند. عاقلانه و سنجیده‌بودن هر عمل مستلزم تناسب میان وسیله و هدف در چارچوب اطلاعات به‌دست‌آمده است؛ از این رو، در اینجا مهم این است که ابتدا انگیزه‌ها و باورهای افراد، معین و سپس نشان داده می‌شود آن رفتار، شیوه خردپسندی برای رسیدن به اهداف در چارچوب باورهاست یا خیر (لیتل، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۳).

برای مثال، در علم اقتصاد انسان‌ها کنشگرانی آگاه و هدف‌مندند که با محاسبه سود و زیان در چندراهی‌ها و گزینش سودمندترین راه، دست به کنش خاصی می‌زنند. به این ترتیب، نظریه اختیار عاقلانه در پی حل این مسئله است که بهترین روش بررسی و داوری درباره انگیزه‌های گوناگون (هرچه باشد) کدام است. بعضی افراد موفقیت و اثربخشی را فقط در سودبردن خویش می‌جویند و برخی دیگر آن را در سودمندی خود و دیگران می‌بینند (بتتون، ۱۳۸۴: ۱۶۳-۱۶۵ و لیتل، ۱۳۸۸: ۶۶).

تبیین تفسیری (interpretation): در این الگو که

تکاپوها، تجربه‌ها و یافته‌هاست، نه فعالیت واحد و بسیطی که ستون و محور آن فقط یک روش خاص باشد؛ بنابراین، گستره‌های دین‌پژوهی، برخلاف علوم طبیعی و انسانی، بسیار درهم‌تنیده‌اند؛ از این رو، باید به راهبرد روشمند کثرت‌گرایانه در تبیین پدیدارهای دینی روی آورد که حاصل آن، نظام معرفتی نو است.

مسائل دین‌پژوهی چندتباری (multi factorial) هستند. مسئله چندتباری عبارت است از مسئله‌ای که ریشه در علوم مختلف دارد؛ به گونه‌ای که بدون استفاده از آن علوم نتوان مسئله را به‌طور کامل تشخیص داد و حل کرد. چندتباری بودن مسئله با تعلق آن به یک گستره معین منافاتی ندارد؛ به‌طور مثال، بحث از تجربه دینی، اگرچه در حیطه کار روان‌شناس دین است، این مسئله در دیگر گستره‌ها نیز بررسی می‌شود؛ بنابراین، روان‌شناس دین نمی‌باید و نمی‌تواند در تحلیل آن، از دیگر گستره‌ها مانند فلسفه، عرفان، تفسیر، حدیث و پدیدارشناسی چشم‌پوشد و آنها را نادیده بنگارد. تجربه دینی یک مسئله چندتباری است؛ پس با نگاه طبیعت‌گرایانه صرف یا ضدطبیعت‌گرایانه محض تبیین نمی‌شود. بیشتر مسائل الهیات از این‌سرخ‌اند. رشته‌های گوناگون دین‌پژوهی غالباً مسائل مشترک دارند و دلیل مشترک بودن مسائلشان، ویژگی چندتباری بودن این مسائل است. مسائل چندتباری جز از طریق اخذ راهبرد کثرت‌گرایانه و مطالعه میان‌رشته‌ای قابل تشخیص و حل نیستند (قراملکی، ۱۳۸۸: ۱۸۶-۱۸۷).

بنابراین، در تبیین پدیدارهای دینی، عطف توجه به راهبردی، جدای از دو راهبرد پیشین ضروری است. کثرت‌گرایی روش‌شناختی (methodological pluralism) در پژوهش‌های دینی، طرح و راهبرد نیکو و قابل دفاعی است.

#### ۷. تبیین کثرت‌گرایانه پدیدارهای دینی

تبیین کثرت‌گرایانه عبارت است از پذیرش و بهره‌گیری ضابطه‌مند از رهیافت‌ها و گستره‌های گوناگون

می‌افتند، ظواهری هستند از بواطنی که باید از درون شناخته شوند. در علوم انسانی هر رشته منظم‌علی، باطنی (inside) دارد که عبارت است از رشته‌ای قاعده‌مند (rule-governed) و مفهومی (conceptual) (اعتباری "credit") که این موجب می‌شود فهم افعال انسانی، برتر و ژرف‌تر از فهم پدیدارهای طبیعی باشد. پدیدارهای طبیعی چون هدفدار نیستند، ناگزیر در تبیین آنها باید فقط به دنبال کشف نظم‌های مشاهده‌پذیر بیرونی باشیم که همانا رشته‌های علی معلولی‌اند. تبیین در علوم طبیعی بر پایه‌ای از قوانین علی صورت می‌گیرد؛ اما تبیین در علوم انسانی بر محور قواعد کلی رفتار شکل می‌گیرد (Ryan, 1970: 140-141).

#### ۶. مسئله تبیین در دین‌پژوهی

سخن در باب آن است که کدام‌یک از الگوهای تبیین در مطالعات دینی از کارآیی و اثربخشی برخوردار است. راهبرد مطلوب و مناسب برای مطالعه دینی هیچ‌یک از دو راهبرد بیان‌شده، یعنی طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی نیست. این دو، پایه‌های استواری برای فهم درست گزاره‌ها و پدیدارهای دینی نیستند. به اخذ این دو راهبرد در دین‌پژوهی، اشکالاتی وارد است.

حصرگرایی روش‌شناختی و تقلیل‌گرایی، آسیب هر دو راهبرد طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی است. حصر نظر به یک چارچوب نظری خاص، روش، مبانی و الگوهای پژوهشی محدود در این دو راهبرد موجب انکار یا اعراض از گستره‌های معرفتی گوناگون می‌شود. خطای طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی در این است که پژوهش در علوم انسانی را ایجاباً یا سلباً به الگوهای خاص و محدودی معطوف می‌کنند که برگرفته از علوم طبیعی‌اند. طبیعت‌گرایی قیود تنگ و محدودی را بر سازوکار تبیین می‌نهد و ضدطبیعت‌گرایی می‌گوید همه علوم انسانی صرفاً با تفسیر پدیده‌های معنادار سروکار دارد؛ درحالی‌که علم، به‌طور کلی و مطالعات دینی، به‌طور خاص، همچون یافته‌ای مرکب از مفاهیم، نظریه‌ها، گزاره‌ها، انگیزه‌ها،

بنابراین در پاسخ به این پرسش که کدام یک از الگوهای تبیین در مطالعات دینی از کارایی و اثربخشی برخوردار است، فرضیه ما آن است که برای پاسخ به این پرسش، نخست لازم است بین روی آوردها، روش‌ها و پارادایم‌های دین پژوهی تفکیک قائل شد. پس نخست، همه الگوهای تبیین با فضای حاکم بر مطالعات دینی تناسب ندارد و دین پژوهی نمی‌تواند از همه این الگوها بهره گیرد، دوم، تبیین روشی است که در برخی از روی آوردها و پارادایم‌های مطالعه دینی به کار دین پژوهی می‌آید. سوم، تبیین به مثابه ابزاری منطقی - معرفتی است که در مقام سنجش و ارزیابی فرضیات، لازم است. بر اساس این، محقق می‌باید الگوی مناسب از میان الگوهای تبیین را برگزید و سپس به تناسب پارادایم و روی آورد پژوهشی خویش، آن را برای سنجش فرضیات خود به کار گیرد؛ از این رو، در ادامه، نخست به تمایز سه مفهوم «پارادایم»، «رهیافت» و «روش» پرداخته شده و سپس حیطه کاربردی تبیین در مطالعه دینی و پارادایم‌ها و روی آوردهای مناسب آن بیان شده است. الگو یا الگوهای شایسته و بایسته برای تبیین پدیدارهای دینی نیز بررسی شده‌اند.

#### ۸. تمایز پارادایم، رهیافت و روش در دین پژوهی

سه مفهوم پارادایم (paradigm)، رهیافت (approach) و روش (method) در روش‌شناسی و فلسفه علم از معانی متفاوتی برخوردارند؛ درحالی‌که این اصطلاحات در پژوهش‌های دینی، بدون توجه به تمایز مفهومی و خاستگاه معنایی آنها به کار برده می‌شود. غالباً این واژگان یا به جای یکدیگر به کار می‌روند یا میان آنها تفاوتی گذاشته نمی‌شود و به یک معنا به کار می‌روند؛ اما این مفاهیم در دین پژوهی متمایزند و هر یک بار معنایی خاصی را به دوش می‌کشد که تأکید بر این تمایز در روش‌شناسی دینی بسیار اثربخش است. توجه به این تمایز در فهم معنای تبیین پدیدارهای دینی و راهبردها و الگوهای گوناگون آن راهگشا است. بر مبنای بازتعریف و مفهوم‌سازی جدید

در فهم و بیان چرایی یک پدیدار. نخست، پذیرش در اینجا به معنای قبول مطلق دیگر رهیافت‌ها و گستره‌ها نیست؛ بلکه منظور از آن رد و انکار نکردن است؛ به این معنا که دین پژوهی به رهیافت‌ها و پارادایم‌های دیگر نیز در تبیین خود توجه می‌کند و آنها را طرد و تحقیر نمی‌کند. دوم، مراد از کثرت‌گرایی در اینجا، تعدد روش نیست، بلکه منظور تعدد پارادایم‌ها و کثرت در نوع رهیافتی است که از طریق آن (در مقام گردآوری) پدیدار خاصی تبیین می‌شود؛ وگرنه تبیین، به تنهایی یک روش مستقل (متعلق به مقام داوری) است. سوم، ضابطه‌مندی در اینجا در گرو پایبندی به قواعد معین پژوهش و منطبق بین علوم است.

پژوهشگر باید علاوه بر منطق تفکر و ضوابط منطقی حاکم بر پارادایم، به قواعد منطقی میان‌رشته‌ای نیز پایبند باشد. فقدان ضوابط و منطق میان‌رشته‌ای، دین‌شناس را از فهم و تبیین پدیدار محروم می‌کند. چهارم، کثرت‌گرایی در اینجا نباید با دیگر اطلاق‌های آن، مانند کثرت‌گرایی معرفتی درآمیخت. کثرت‌گرایی در تبیین، نه به معنای کثرت‌گرایی معرفتی است و نه لزوماً بر آن تکیه دارد و نه التزام به آن مستلزم تکثیر معرفتی است. منشأ راهبرد کثرت‌گرایی در تبیین، توجه به چندتباری بودن مسئله است؛ بنابراین، این کثرت‌گرایی از نوع کثرت‌گرایی روش‌شناختی<sup>۱</sup> و محدود به مسائل چندتباری است که مسائل دینی نیز از همین سنخ‌اند.

چندتباری بودن مسائل دین پژوهی موجب شده است تبیین‌های مختلف، آنقدر ناسازگار نباشند که نتوان پیوندی میان آنها برقرار کرد. در تبیین یک امر که ریشه در عوامل و ساحت‌های گوناگون دارد، می‌توان از علوم مختلف بهره گرفت و چراهای متعددی را پاسخ گفت. کثرت‌گرایی روش‌شناختی رفتاری را به میان می‌آورد که موجب دستیابی به تبیین‌های جامع‌نگرانه می‌شود.

۱. برای تفصیل بیشتر درخصوص کثرت‌گرایی روش‌شناختی به این منبع مراجعه کنید: (قراملکی، ۱۳۸۳: ۶۳-۶۵).

به دست آمده از این مفاهیم، جایگاه تبیین در مطالعه دینی و چگونگی کاربست آن را بیان می‌کنیم.

**پارادایم:** مفهوم «پارادایم» در مطالعه دینی را در معنایی وسیع‌تر از مفهوم‌سازی آن در فلسفه علم به کار می‌بریم.<sup>۳</sup> منظور ما از پارادایم در دین پژوهی عبارت است از نظام معرفتی و الگوی شناختاری مشتمل بر مجموعه‌ای از مفاهیم، تعاریف، پیش‌فرض‌ها، مسائل، روی‌آوردها، روش‌ها و نظریه‌هاست. بر اساس این، روی‌آوردها و روش‌های دین پژوهی در درون پارادایم معنا می‌یابند و به کار بسته می‌شوند. نظریه‌ها نیز در بطن پارادایم‌ها متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و معنا و مفهوم خود را از آنها وام می‌گیرند. همه کسانی که پژوهش و تحقیق آنها بر پارادایم یکسانی مبتنی است، به اصول، قواعد و معیارهای مشترکی سرسپردگی دارند. پارادایم مطالعه دینی را جهت می‌دهد و تعیین می‌کند چه چیزی را باید مطالعه و بررسی کرد، چه پرسش‌هایی را می‌توان پیش کشید، این پرسش‌ها را چگونه باید حل کرد و در تفسیر پاسخ‌های به دست آمده چه ضوابط و قواعدی را باید رعایت کرد. همچنین، تعیین می‌کند کدام فرضیه را با کدامین روش می‌توان یا باید سنجد و ارزیابی کرد؛ بنابراین، تداوم یک پژوهش دینی به پارادایم حاکم بر آن بستگی دارد. پارادایم، پژوهش در مسائل دینی را جهت‌دار، نظام‌مند و منسجم می‌کند.

**رهیافت:** روی‌آورد یا رهیافت، طریقی است که دین‌پژوه با گزینش آن به فهم مسائل و فرضیات پژوهش دینی دست می‌یابد. رهیافت، دین‌شناس را به مسئله نزدیک می‌کند و موجب شکار فرضیه‌ها و در نتیجه، حصول نظریه‌ها می‌شود. هر مسئله‌ای روی‌آورد خاصی را می‌طلبد که در نبود آن روی‌آورد خاص، فرضیه مطلوب به دام دین‌پژوه نمی‌افتد و مسیر پژوهش احتمالاً به بیراهه می‌رود؛ از این رو، حل مسئله محتاج رهیافت متناسب با آن مسئله است. رهیافت‌های رایج در مطالعات دینی متعدد و متنوع‌اند.<sup>۴</sup>

**روش:** مسئله و فرضیه‌ای که دین‌پژوه با اخذ یکی از رهیافت‌های ذکر شده به آن دست یافته است، با ابزارهای

منطقی سنجد و ارزیابی می‌شود. این ابزارهای منطقی «روش» نامیده می‌شوند. روش‌های مطالعه دینی وابسته به مسئله‌اند؛ به این معنا که در عین اینکه عام و همگانی‌اند، نسبت به مسائل و فرضیه‌ها متغیرند. هر مسئله‌ای روش خاص خود را می‌طلبد و نمی‌توان روش واحدی را به کار بست. روش‌های مطالعات دینی عبارت‌اند از: ۱. تعریف یا تحلیل (definition)؛ ۲. توصیف (description)؛ ۳. تبیین (explanation)؛ ۴. توجیه (justification)؛ ۵. نقد (criticism)؛ ۶. تفسیر (interpretation) و ۷. تفهّم (understanding).

هم‌گنشی پارادایم‌ها، رهیافت‌ها و روش‌ها در دین‌پژوهی: میان پارادایم‌ها، رهیافت‌ها و روش‌ها هم‌گنشی و تعامل برقرار است. پارادایم، روی‌آوردها و روش‌های شایسته و بایسته را در مطالعات دینی تعیین می‌کند. هر پارادایمی روی‌آوردها و روش‌های مناسب و ملائم خود را می‌پذیرد و همین موجب می‌شود مسئله واحد در پارادایم‌های مختلف پاسخ‌های گوناگونی بیابد. همچنین، میان رهیافت‌ها و روش‌های دین‌شناسی نیز رابطه هم‌کنشانه وجود دارد؛ به این معنا که هر روی‌آوردی، روش‌های مخصوص به خود را خواهان است؛ زیرا فرایند کشف مسائل و فرضیه‌ها و فرایند سنجد گزاره‌های دینی، درهم‌تنیده و پویاست. مسائل دین‌پژوهی چندتباری‌اند و در پارادایم‌های مختلف با روی‌آوردهای متعدد و روش‌های گوناگون درخور مطالعه و تحقیق‌اند. کوتاه سخن آنکه هر پارادایمی روی‌آوردهای مناسب خود را می‌طلبد و هر روی‌آوردی روش‌های خاص خود را می‌جوید؛ برای مثال، روی‌آورد پدیدارشناختی از روش توصیف، روی‌آورد تحلیلی - منطقی از روش‌های توجیه و نقد و روی‌آوردهای درون‌متنی از روش تفسیر بهره می‌گیرند.

#### ۹. تبیین به‌مثابه روش در دین‌پژوهی

تبیین، ابزاری منطقی - معرفتی است که از طریق آن، فرضیه‌های به دست آمده در مقام گردآوری، سنجد و ارزیابی

مکانیک فیزیولوژیکی که براساس نوعی مکانیک روحی - روانی تبیین می‌شوند؛ البته به هر روی، این الگو نیز به دلیل اتکای بر طبیعت‌گرایی صرف، کافی نیست و زمانی می‌توان آن را در مطالعات دینی تجویز کرد که با راهبردی کثرت‌گرایانه در کنار سایر الگوها بهره‌برداری شود.

**رهیافت‌های دلیل‌خواه:** به معنای برخی روی‌آوردهای دین‌شناسی که خواهان دلیل‌کاوِ رفتارهای دینی است. هرگاه بخواهیم دلایل و نسبت منطقی میان باورها، گرایش‌ها و انگیزه‌های دینداران را دریابیم، از این رویافت‌ها بهره می‌بریم. رویافت‌های دلیل‌خواه با رویافت‌های توجیه‌خواه قرابت دارند؛ با این تفاوت که هدف رویافت دلیل‌خواه، فهم دلایل رفتارهای دینداران است؛ اما هدف رویافت توجیه‌خواه، مدلل‌سازی باورها، آموزه‌ها و گزاره‌های دینی است؛ بدون آنکه لزوماً نیازی به تحلیل رفتارها باشد. در این نوع رویافت، از الگوی استدلالی تبیین استفاده می‌شود. پژوهشگر در پی فهم این است که کنش‌های دینی دینداران در پرتو باورها و گرایش‌هایشان، چگونه معقول، کارآمد یا مناسب‌اند. دینداران، فاعلانی‌اند که باور، ارزش، هدف، معنا، امر و نهی و احتیاط و تردید بر افعالشان سایه افکنده است. آنان موجودات آگاه و قاصدی‌اند که کنش‌هایشان برآمده از و آغشته به دلیل و داوریِ عاقلانه است؛ از این رو، با دانستن اینکه دینداران چه می‌خواهند، به چه باور دارند و چه انتظاری از رفتارشان دارند، می‌توان به تبیین پدیدارها و رفتارهای دینی پرداخت.

در این الگو، باورها و انگیزه‌های افراد، اصل تلقی می‌شوند و بر مبنای آن تصمیم‌گیری سنجیده و عاقلانه به دست می‌آید تا از این رهگذر، نشان داده شود آیا رفتار دینی مدنظر برای دستیابی به اهداف در چارچوب باورها، خردپسند است یا خیر. این الگو، تا حدود زیادی با روش «توجیه» هم‌پوشانی و اشتراک دارد؛ زیرا روش توجیه - که یکی دیگر از روش‌های دین‌پژوهی متعلق به مقام داوری است - نیز به دنبال دلیل‌یابی بوده است؛ با این تفاوت که

می‌شوند. این روش، در پارادایم‌ها و روی‌آوردهای گوناگون مطالعات دینی، به انحای متفاوت به کار می‌رود. تبیین را نمی‌توان در هر پارادایم و هر روی‌آوردی با یک الگوی یکسان به کار برد؛ بنابراین، الگوهای سه‌گانه تبیین در دین‌پژوهی منزلت واحدی ندارند. هر یک از این الگوها را باید به‌طور مستقل بررسی کرد. به تبع این سه الگو در تبیین، رویافت‌های دین‌پژوهی هم به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ البته این سه نوع رویافت، منع‌جمع و تعارضی باهم ندارند؛ به نحوی که می‌توان با راهبردی کثرت‌گرایانه، میان آنها هم‌گرایی و هم‌افزایی برقرار کرد:

**رهیافت‌های تبیین‌خواه:** مراد از آن، دسته‌ای از رویافت‌های دین‌پژوهی است که خواهان تبیین علی رفتارهای دینی است؛ بنابراین، رویافت‌های تبیین‌خواه از نوع تجربی‌اند؛ برای مثال، پاره‌ای از پژوهش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دین که در آنها تلاش می‌شود به برخی قوانین روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی پایه برای تبیین علی پدیدارها و رفتار دینداران دست یافت. در این رویافت‌ها از الگوی علی تبیین استفاده می‌شود. این الگو از تبیین که مبتنی بر راهبرد طبیعت‌گرایی است، به دنبال کشف و اثبات روابط علی میان پدیده‌هاست. اگر تقریر هابزی این الگو مدنظر باشد، کاریست آن در مطالعات دینی نه‌تنها سودمند نیست، آسیب‌زا هم هست. لازمه این شیوه، تقلیل روان دینداران به یک ماشین مکانیکی است؛ اما اگر این الگو با تقریر دیگری به کار رود، می‌توان از آن در پاره‌ای از پژوهش‌های مربوط به پارادایم‌ها و رویافت‌های تجربی در دین‌شناسی مانند مطالعات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دین بهره گرفت. به این نحو که تلاش کنیم به برخی قوانین، به‌طور مثال، روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی پایه دست یابیم تا به کمک آنها بتوانیم رفتارهای دینی دینداران را تبیین کنیم. بدین ترتیب، به دام تقلیل روان‌شناسی به فیزیولوژی نخواهیم افتاد؛ آنگونه که الگوی هابزی تبیین دچار آن بود. در اینجا پدیدارهای دینی، نه بر مبنای

الگوی استدلالی تبیین، ناظر به دلیل‌کاوی رفتارهای دینداران است که برای دستیابی به آن ناگزیر از کاوش در دلایل باورها و انگیزه‌های دینداران است؛ اما روش توجیه، صرفاً ناظر به مدل‌سازی باورها، آموزه‌ها و گزاره‌های دینی است؛ در نتیجه، الگوی استدلالی تبیین نیز اصولاً متعلق به پارادایم‌ها و رهیافت‌های تجربی به دین است؛ اما از آن نظر که خواهان دلیل‌کاوی رفتارهای دینی و نیز باورها و انگیزه‌های آنهاست - تا بدانجا که به تحلیل دلایل رفتار نیاز باشد - می‌تواند در پارادایم‌ها و رهیافت‌های دیگر به کار رود؛ به‌طور مثال، در رهیافت پدیدارشناختی.

**رهیافت‌های تفسیرخواه:** این رهیافت‌ها زمانی به‌کار دین‌پژوه می‌آیند که در پی تفسیر پدیدارهای دینی و تفهیم رفتار دینداران باشند. در این الگو که همانند الگوی قبل نیز مبتنی بر راهبرد ضدطبیعت‌گرایی است، هدف از کاوش در پدیدارهای دینی، تفسیر رفتارهای معنادار دینی است. در واقع، در اینجا منظور از تبیین، تفهیم است که در پی کشف معنای پدیدار یا فعل دینی است. دین‌پژوه، پدیدارهای دینی را همچون متنی می‌بیند که می‌کوشد معنای رفتارهای دینی را به کمک بازسازی خلاقانه از درون آنها بیرون کشد. پیش‌فرض این رهیافت آن است که فهم پدیدارهای دینی همانا فهم دینداران از رفتارهای خویش است. این نوع از دین‌پژوهی بر محور فهم و استنباط قواعد کلی رفتارهای دینی شکل می‌گیرد. تفسیر به درک معنا معطوف است و فهم معنای پدیدار دینی، به فهم نیت دیندار منوط است. مهم‌ترین روش در تبیین تفسیری، روش تبیینی هرمنوتیکی بوده که معناکاواست و درصدد تبیین کنش دینی از طریق کشف معنای آن است. هرمنوتیک، نام نسبتاً جدید برای علم تفسیر است که رسالت اصلی آن، تفسیر متون مقدس و به‌تازگی استخراج معنا از هر نوع متن اعم از مکتوب و غیرمکتوب است.

#### ۱۰. نتیجه

تبیین در علوم انسانی، با دو راهبرد طبیعت‌گرایی و

ضدطبیعت‌گرایی همراه است که به گمان طبیعت‌گرایان، علوم انسانی شباهتی روش‌شناسانه با علوم طبیعی دارد و در راهبرد ضد طبیعت‌گرایی، علوم انسانی از حیث روش و ماده، متفاوت از علوم طبیعی عمل می‌کنند. هر یک از این راهبردهای دوگانه در تبیین، الگوی مخصوص به خود را عرضه می‌دارد. به عبارت دیگر، نظر به این امر که درخصوص ماهیت علوم انسانی و علوم طبیعی چه دیدگاهی را برگزیم، الگوی تبیین در علوم انسانی متفاوت خواهد بود و به همین اعتبار، سه الگوی مهم در تبیین پدیدارهای انسانی پدید می‌آید: الگوی علی (علت‌کاوا)، استدلالی (دلیل‌کاوا) و تفسیری.

اخذ هیچ‌یک از راهبردهای دوگانه در تبیین پدیدارهای دینی راهگشا و کارآمد نیست و سخن‌گفتن درباره پدیدارهای دینی به دلیل پیچیدگی، کثیرالاضلاع بودن و نیز چندتباری بودن آنها، راهبردی جداگانه را در تبیین می‌طلبد. پیروی بی‌چون‌وچرا از الگوهای خاص و محدود علوم طبیعی، حصرگرایی روش‌شناختی و تقلیل‌گرایی و توجه‌نکردن به چندتباری بودن مسائل دینی از جمله خطاها و آسیب‌های جدی است که هم طبیعت‌گرایی و هم ضدطبیعت‌گرایی از آن چشم پوشیده‌اند و همین غفلت عطف توجه به راهبردی جداگانه در تبیین پدیدارهای دینی را ضروری می‌نماید؛ از این رو، تبیین کثرت‌گرایانه راهبردی نیکوتر و مدلل‌تر برای پدیدارهای دینی است که به معنای پذیرش و بهره‌مندی ضابطه‌مند از رهیافت‌های گوناگون در فهم و بیان چرایی پدیدارهای دینی است.

بر اساس این، باید میان سه مفهوم پارادایم‌ها، رهیافت‌ها و روش‌ها در دین‌پژوهی تمایز قائل شد؛ البته به طوری که میان این سه، هم‌کنش و تعامل برقرار باشد. هر پارادایم، روی آورد شایسته خود را در مطالعه دین تعیین می‌کند و هر روی آورد روش خاص خود را؛ بنابراین، تبیین، روشی است که به‌منابۀ یک ابزار در مقام سنجش و ارزیابی فرضیه‌ها، در برخی از روی‌آوردها و

پارادایم‌های مطالعه دینی (و نه هر پارادایم و هر روی آوردی) به کار دین پژوهی مسائل دین پژوهی چندتباری‌اند و در پارادایم‌های مختلف با روی آوردهای متعدد و روش‌های گوناگون درخور مطالعه و تحقیق‌اند؛ از این رو، الگوهای سه‌گانه علی، استدلالی و تفسیری در دین پژوهی از منزلت واحد و یکسانی برخوردار نیستند و بسته به نوع رهیافت ما تغییر می‌کنند. آنچه تعیین‌کننده الگوی مناسب در تبیین است، رهیافت‌های ما در مطالعه پدیدارهای دینی است.

رهیافت‌های دین پژوهی به سه دسته تبیین‌خواه، دلیل‌خواه و تفسیرخواه تقسیم می‌شوند. دین پژوه در رهیافت تبیین‌خواه، در پی تبیین علی رفتارهای دینی است و بنابراین، تبیین‌ها از نوع تجربی‌اند. در رهیافت دلیل‌خواه، بیشتر خواهان دلیل‌کاوی و فهم رفتارهای دینی است تا مدلل‌سازیِ باورها و گزاره‌های دینی. در رهیافت تفسیرخواه، دین پژوه در پی تفسیر پدیدارهای دینی و فهم رفتار دینداران است. رهیافت دلیل‌کاوی و تفسیرخواه، هر دو مبتنی بر راهبرد ضدطبیعت‌گرایی و رهیافت تبیین‌خواه، مبتنی بر راهبرد طبیعت‌گرایی است. محقق در مطالعه دینی به هر سه الگو نیازمند است و بهره‌گیری از هر سه، راهگشا و اثربخش است؛ مشروط به اینکه با اخذ راهبردی کثرت‌گرایانه میان آنها تعامل و هم‌کنشی برقرار کند.

#### یادداشت‌ها

۱. برای ترجمه فارسی این اثر نک: (سروش، ۱۳۸۸: ۷۵-۵۵).

۲. برای ترجمه فارسی این اثر نک: (راین، ۱۳۷۰: ۱۱۴-۱۱۷).

۳. واژه «پارادایم» به معنای نمونه، الگو و سرمشق است. تامس کوهن (Thomas S. Kuhn ۱۹۲۲-۱۹۹۶م) نخستین بار این واژه را در کاربرد و معنای امروزی آن در سال ۱۹۶۲ با انتشار کتاب *ساختار/انقلاب‌های علمی (the*

۴. در جای دیگری رهیافت‌های دینی را به دو دسته تقسیم کرده‌ایم: ۱. روی آوردهای درون‌متنی به معنای توصیف، مفهوم‌سازی، توجیه و توضیح مسائل و مفاهیم دینی با مراجعه مستقیم به متون دینی (شامل رهیافت‌های تفسیری، تأویلی، سمانتیکی، پراگماتیکی و هرمنوتیکی)؛ ۲. روی آوردهای برون‌متنی به معنای جستجوی پاسخ مسئله در منابع دیگری غیر از متون دینی (شامل رهیافت‌های تاریخی، تحلیلی منطقی، تطبیقی، پدیدارشناختی، تجربی و میان‌رشته‌ای). برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک: (عبادی، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۸).

#### منابع

۱- بنتون، تد و یان کرایب، (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی (بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی)، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.

- ۲- رایسن، آلن، (۱۳۷۰)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات صراط، چاپ دوم.
- ۳- ریتزر، جرج، (۱۳۷۹)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- ۴- سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۸)، علم‌شناسی فلسفی (گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی)، تهران، انتشارات صراط.
- ۵- صادقی، مسعود، (۱۳۸۵)، «انواع تبیین و نظریه‌های تبیین علمی»، نامه حکمت، شماره ۸، صص ۶۵-۴۵.
- ۶- عبادی، احمد، (۱۳۹۵)، «ترسیم الگوی روش‌شناختی مطالعه دینی بر مبنای مفهوم‌شناسی روی آورد، روش و پارادایم»، فصلنامه قیاسات، شماره ۸۲، صص ۲۱-۴۸.
- ۷- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۸۳)، «از کثرت‌گرایی تا جهان‌شمولی معرفت»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۲) فلسفه، شماره ۸۳، صص ۶۷-۵۳.
- ۸- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۸۵)، روش‌شناسی مطالعات دینی (تحریری نو)، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- ۹- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۸۸)، روش‌شناسی فلسفه ملاصدرا، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ۱۰- فطوریچی، پیروز، (۱۳۸۳)، «درباره تبیین علمی»، فصلنامه ذهن، شماره ۲، صص ۱۸-۱.
- ۱۱- فنایی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، «تبیین دینی»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۲۳ و ۲۴، صص ۱۱۰-۴۴.
- ۱۲- لیتل، دانیل، (۱۳۸۸)، تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۱۳- مردی‌ها، مرتضی، (۱۳۹۵)، «معنا و مبنای تبیین در علوم اجتماعی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، شماره ۴، صص ۱۰۴-۷۹.
- 14- Hobbes, Thomas, (1991), *Leviathan*, edited by Richard Tuck, Cambridge: Cambridge University.
- 15- Hospers, John, (1946), "On Explanation", *Journal of Philosophy*, Vol, 43, 337-356.
- 16- Kim, Jeagwon, (1972), "Explanation in science. *The Encyclopedia of Philosophy*. Edited by Poul Edwards. London: Collier-Macmillan Publishers, vol. 3. pp: 159-163.
- 17- Kuhn, Thomas Samuel, (1970), *the Structure of Scientific Revolution*, the University of Chicago Press.
- 18- Rosenberg, Alexander, (1988), *Philosophy of Social Science*. Bolder, Colo: Westview Press.
- 19- Ryan, Alan, (1970), *the Philosophy of the Social Sciences*, London: Macmillan Press LTD.
- 20- Taylor, Charles, (1985), *Philosophy and the Human Science: Philosophical Papers 2*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 21- Von Wright, Georg Henrik, (1971), *Explanation and Understanding*, Ithaca, New York: Cornell University Press.